

## نازي آبادي ها

جنبش جوانان جنوب تهران

گروه سياسي ، محمد قوجاني: "يك شب كفبين را آوردم اتاق. كتاب هم داشت. گفتم وقتي آزاد شدم ، مي آيم روزنامه .. كف همه را مي ديد ، جزئيات را توضيح مي داد و تا حدودي هم آموزش كفبيني به من گفتم: عمرت زياد است ، نبايد در سياست دخالت كني ، خطر مرگ دارد. در يك مسافرت خارج ترور مي شوي. يك پسر و دو دختر داري. در هر كاري دست بگذاري موفق هستي ، از نظر فكري و فلسفي حرف نداري... با هر كس صحبت كني جذبش مي كني. 16 در سالگي به قسمت چاپ بدنت ضربه وارد شده است. در همين سالها يكي از نزديكانت را از دست داده اي. در 50 سالگي يك ازدواج ديگر مي كني. خيلي تاكيد مي كرد كه در تپه احساسات دست راست تو علامت خطرناكي است بايد مواظب جانت باشي. ۱.

سال ۱۳۳۵ در سرآسياب دولا ب تهران كودكي به نام عباس عبيدي به دنيا آمد. دو سال بعد خانواده اش به محله اي كوچ كردند كه به زودي به جهاني كوچك از آينده سياسي ايران تبديل شد. نازي آباد؛ محله اي در منتهالايه جنوبي تهران جايي كه پايتخت ايران با مهمترين حاشيه اش؛ شهري پيوند مي خورد: "در همه دوره هاي تاريخ ايران باستان و پس از اسلام ري صاحب تمدني بزرگ بود كه به خاطر گندم آن عمر سعد حاضر به جنگ با امام حسين (ع) شد و داراي مشاهيري چون امام فخررازي و محمد زكرياي رازي بود و تهران در مقابلش شهر مهمي نبوده است. درباره تهران گفته اند القريال كبير □□ من قرار ري: روستاي بزرگي از روستاهي ري است. مردم تهران در زيرزمين دخمه مي زدند و بر سر گردنه ها تهران مي ايستادند در آن دوره پيرامون و حاشيه ري بوده است. تا امواج مدرنيته فرا رسيد. پس از پايتختي تهران امواج مدرنيته با مدرنيزاسيون رضاخان وارد تهران شد. گفتمان به تبع قدرت دگرگون شد و رضاخان چنان كه فوكو گفته بود تهران را متن كرد و ري را به حاشيه راند. ۲. بدين ترتيب تاريخ واژگون شد. جاي حاشيه و متن ، ري و تهران عوض شد و نازي آباد درست در نقطه تماس اين دو تکه تاريخ قرار جنوب داشت تهران و شمال ري بود.

صدائي از جنوب شهر به گوش مي رسيد كه دردمندانه همچنان از انقلاب دفاع مي كرد آنجا كه عبيدي گفت چگونه ممكن است عليه نظامي كه در تاسيس آن نقش داشته است اقدام كند همه لهجه نازي آبادي صداي او را تشخيص دادند



مهندس مهدي بازرگان با وجود آن كه پدر روشنفكري مذهبي ايران خوانده مي شد اما هرگز نتوانست مهري رايه دكتور علي شريعتي در دل اين جوانان برانگيخته بود به سوي خود بازگرداند اينان بيش از آن كه فرزند بازرگان باشند برادر شريعتي بودند

اهالی نازی آباد برای زیارت حرم شاه عبدالعظیم (یکی از امام زادگان شیعه) به ری می‌رفتند و اهالی ری برای سیاحت در تهران از نازی آباد می‌گذشتند. در گذر یکی از این اهالی اما عباس عبیدی با مهمترین دوست همه زندگی‌اش آشنا شد: "دوران ابتدایی و متوسطه را در دبستان و دبیرستان الهی نازی آباد گذراندم، دبیرستانی که آقای حجاریان هم در آنجا درس می‌خواند. ضمن اینکه با یکدیگر هم محله‌ای هم بودیم، [هم مدرسه‌ای هم شدیم]. ۳

عباس عبیدی و سعید حجاریان به سرعت به سیاستمداران نسل جدید تبدیل می‌شدند. آنان همچون دیگر جوانان عصر خویش، جوانی ناکرده به آموزگاری پرداختند و نه فقط به نوجوانان که برای هم سن و سالان خویش نیز از در پیشکسوتی درآمدند: "اسم دکتر شریعتی در مدارس و دبیرستان‌ها بر سر زبان‌ها افتاده بود. دبیرهایی داشتیم که سرکلاس اسم دکتر شریعتی را می‌آوردند. در سال ۵۷ - ۱۳۵۶ مهندس عباس عبیدی... یکی از دبیران دبیرستان ما بود. آقای علی حجاریان هم آنجا دبیر دبیرستان ما بود. آنها آن موقع دانشجویان خیلی جوانی بودند." ۴

دانش‌آموزی که این خاطره را نوشته است اما خود از اعضای حلقه نازی آباد شد. عمادالدین باقی گرچه خاستگاهی اصفهانی (شهرضا) دارد اما پس از بازگشت خانواده‌اش به ایران به جنوب تهران پیوست. "بعد از اینکه پدرم به تهران آمد و در تهران مستقر شد منزلی را در امامزاده یحیی اختیار چون کرد خیلی کوچک بودم تنها چیزی که به یاد دارم این است که گاهی اوقات در منزل ما مجالسی برگزار می‌شد. بسیاری از آقایان روحانی می‌آمدند و گوش تا گوش می‌نشستند و منزل پر می‌شد. کسانی مثل آقای فلسفی، مرحوم سعیدی، آقای سجادی، آقای شیخ عباسعلی اسلامی و افرادی دیگر ۵ این روحانیان اما عمدتاً از مهمترین مدافعان سنت‌گرایی اسلامی و مخالفان نوگرایی دینی از جمله دکتر علی شریعتی بودند. وجود این جنبش جوانان جنوب تهران شیفته شریعتی بودند: "اکنون نوبت بازگشت به خویشتن است. خویشتن (اسلامی) که اکنون رسالت همه ماست که آن را چنانکه هست بیابیم. آموزه‌های مرحوم آل‌احمد و سپس مرحوم دکتر شریعتی و مرحوم مطهری در پذیرش این عقاید بسیار موثر و کارآمد بود. هنگامی که در عرصه اندیشه، حساب روشن شد و موارد سلبی (غرب، مارکسیسم، ملی‌گرایی) و ایجابی (اسلام انقلابی، اسلام ابودر، اسلام برابر و...) معلوم گردید نوبت به عرصه سیاست رسید. ۶ جنوب تهران در آن زمان در عطف انقلاب می‌سوخت و از سیاست‌ورزی تصویری جز انقلابیگری رضایی‌هانداشت از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق که همگی اعدام شدند در محله‌ای چون امامزاده یحیی می‌زیستند. اما امامزاده یحیی هنوز آرمانشهر جنبش جوانان جنوب نبود. از این حیث علی‌آباد خزانه به نازی‌آباد نزدیکتر بود. گویی هرچه فقر بیشتر بود، انقلاب هم نزدیکتر می‌نمود: "علی‌آباد خزانه در آن زمان محله‌ای بود که تا رسیدن آسفالت می‌بایست حدود نیم‌ساعت پیاده راه می‌رفتیم، چون به صورت یک ده بود. ۷ و این گویاترین توصیف برای حوزه‌ای از جغرافیای تهران است که در مرز شهر و روستا، تجدد و سنت، متن و حاشیه قرار داشت. به تدریج حلقه‌های جنبش جوانان جنوب در نازی‌آباد شکل می‌گرفت. سخنان روحانیانی که از شریعتی انتقاد می‌کردند در این جوانان کارساز نبود: "پیش‌نماز مسجد ما یک کسی به نام آقای باقری بود. جو غالب روحانیت در آن زمان مخالفت با دکتر شریعتی آقای بود باقری هم تحت‌تأثیر و مرید مرحوم شیخ احمد کافی و همین‌طور شیخ قاسم اسلامی بود... این موضوع که ما اسم دکتر شریعتی را در محل و مسجد بیابوریم و کتابهایش را بین بچه‌ها پخش کنیم در حقیقت باعث شروع یک درگیری با پیش‌نماز مسجد شد کار به جایی رسیده بود که آقای باقری می‌گفت دکتر شریعتی کافر است و شما نباید کتابهایش را بیابورید. .. آن موقع آقای حجاریان... فکر می‌کنم سرباز بود. گمان می‌کنم آقای رزمگیر با ایشان صحبت کرد که یک چنین جلسه بحثی است و شما هم بیابید چون ما فکر می‌کردیم که هنوز به آن حدی نرسیده‌ایم که بتوانیم با ایشان بحث و گفت‌وگو کنیم به یک کسی که باسوادتر بود مراجعه کردیم. از آقای حجاریان خواستیم تا بیایند و مناظره بکنند. ۸

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ پیروز شد. جوانان جنوب تهران زودتر از آنچه فکر می‌کردند فاصله جنوب تا شمال تهران را طی کردند. به سرعت به کادرهای انقلاب پیوستند. سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۸ از این حیث برای آنان بزرگتر از بیست و دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ بود. در این فاصله حاکمیت انقلاب در دستان مردانی از شمال تهران قرار گرفته بود که سنت محافظه‌کاری مذهبی رانمایندگی می‌کردند. سران نهضت آزادی ایران در خیابان‌های شمال شهر تهران زندگی می‌کردند و همان‌گونه که جوانان نازی‌آباد فقر و مذهب را به هم آمیخته بودند، پیران شمال تهران سرمایه و مذهب را هم‌بستر ساخته بودند. مهندس مهدی بازرگان با وجود آن که پدر روشنفکری مذهبی ایران خوانده می‌شد، اما هرگز نتوانست مهتری را که دکتر

علی شریعتی در دل این جوانان برانگیخته بود به سوی خود بازگرداند. اینان بیش از آن که فرزند بازرگان باشند، برادر شریعتی بودند. دولت بازرگان به سال نکشیده سقوط کرد. گذشته از جوانان، مشهد اصفهان، شیراز و تبریز که در صف دانشجویان پیرو خط امام سفارت آمریکا در تهران را گرفتند و دولت بازرگان را برانداختند، این جوانان جنوب شهر؛ حلقه نازی آباد بودند که مطالبات جوانان تهران را در جنبش دانشجویان پیرو خط امام نمایندگی می‌کرده است. در شورای مرکزی جنبش نام عباس عابدی به چشم می‌خورد: "شش ماه اول، انقلاب اوضاع بسیار متشنجی داشت. درگیری‌های کردستان، گنبد، آذربایجان، خوزستان و دیگر شهرهای کشور و حتی تهران و به ویژه در سطح دانشگاه‌ها و مدارس چشم‌انداز امیدبخشی را به وجود نمی‌آورد. بدین منظور برخی از دانشجویان که در قالب دفتر تحکیم وحدت دانشجویان فعالیت می‌کردند، طرح اشغال سفارت آمریکا را ریختند... تصرف لانه جاسوسی فضای کشور را به کلی دگرگون کرد. ۹ عباس عابدی عضو شورا و نیز از سخنگویان تسخیرکنندگان سفارت آمریکا شد. یکی از دانشجویان، او را چنین توصیف می‌کند: "عابدی جوان ریزاندامی بود که سیمایی آراسته به شنون و محاسن اسلامی داشت و به یاد دارم که به تبعیت از حکم فقهی در صورت ضرورت تبادل چند کلام با خانم‌ها همیشه نگاهش را جز به زمین و یا به افق دور دست نمی‌دوخت. ۱۰ عابدی در واقع الگوی رفتاری جوانانی را ارائه می‌کرد که تلفیقی از شریعتی و مطهری و در یک کلام امام خمینی را سرمشق خود قرار داده بودند. در این الگو فقه و انقلاب، سنت و تجدد باهم گویی می‌زیستند جهان اندیشه آنان در همان جغرافیای کوچکی خلاصه می‌شد که نازی‌آباد و علی‌آباد و دیگر محله‌های جنوب تهران نامیده می‌شد. آنان در مرز می‌زیستند و نه فقط مرز جغرافیایی که مرز تاریخ سنت و تجدد و مرز اندیشه دینی و انقلابی. از این رو عمل به رساله‌های عملیه سنتی همان قدر نزد این جوانان ارج و قرب داشت که تحلیل براساس رساله‌های علمی مدرن و این نقطه تمایز آنان از دیگر فرزندان جنوب شهر تهران؛ اعضای سازمان مجاهدین خلق بود. کسانی که رساله‌های عملیه را به نفع رساله‌های علمیه کنار گذاشته بودند و نهایتاً از مشی انقلابی مردم فاصله و راه ضدیت با نظام را در پیش گرفتند. بنابراین پس از جنگ جنوب - شمال که در قالب مبارزه جوانان جنوب تهران با پیران شمال شهر، دانشجویان پیرو خط امام با روشنفکران نهضت آزادی ایران صورت گرفت، نوبت جنگ جنوب - جنوب رسید. دانشجویان پیرو خط امام به ستیز مجاهدین خلق بریده از نظام رفتند. عباس عابدی، سعید حجاریان و دیگر فرزندان نازی‌آباد از رهبران انقلاب فرهنگی شدند: "چهره فعال و پرتلاش عابدی را در واقعه پاکسازی دانشگاه‌ها از عناصر گروهکی و اتاق‌های جنگ گروهک‌های معاند با نظام اسلامی و... در جریان انقلاب فرهنگی در اوایل اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ به خوبی یاد دارم و زمانی را که در مناظرات تلویزیونی دانشجویان مسلمان با دگراندیشان آن زمان شرکت می‌کرد و گفتار خود را با قرانت آیه شریفه رباشرح لی صدی... آغاز می‌نمود. ۱۱ سعید حجاریان اما همچنان نقش ایدئولوگ این جوانان را بازی می‌کرد. چنان که در جمع دانشجویان پیرو خط امام چنین بود: "پس از کلاس‌های درس حجت‌الاسلام موسوی خونی‌ها پرطرفدارترین کلاس‌ها [در درون سفارت آمریکا پس از تسخیر] شاید کلاس درس دانشجویی به نام سعید حجاریان بود. ۱۲ تصویری که از عباس عابدی در انقلاب فرهنگی داریم آنچنان مبهم است که نتوانیم از آن سیمایی واقعی جوانان جنوب تهران را دریابیم اما گذشته از روایت همراهان او، قصه‌ای که عباس امیرانتظام بزرگ‌ترین قربانی دانشجویان پیرو خط امام ارائه می‌دهد متفاوت و جالب توجه است: "با کلیه کسانی که تا به حال صحبت کرده‌ام پس از چند دقیقه صحبت، یک حالت انسانیت از صورت و بیاناتشان مشخص می‌شود جز یک نفر. جوانی است در ۲۲ حدود تا ۲۴ سال به نام عباس که روز اول هم از طرف دانشجویان آمده بود و سوالات زنده‌ای نوشته بود. این شخص حرفش و نگاهش با دنیایی از کینه و نفرت توأم است و مانند خنجری است که به دل فرو می‌رود مانند مامور عذاب ۱۳ این تصویر از عباس عابدی تا چه اندازه واقعی است؟ نمی‌دانیم. هرچند عباس عابدی پس از انتشار خاطرات عباس امیرانتظام، حضور خود را به عنوان مامور حبس امیرانتظام تکذیب کرد و تکذیبیه‌ای به چاپ‌های بعدی کتاب اضافه کرد، اما نگاه عابدی و دیگر جوانان هم‌عصر او به مردانی چون امیرانتظام هیچ‌گاه خالی از خشم نبوده است.

چند ماه پس از اشغال سفارت آمریکا در بهار ۱۳۵۹ عباس عابدی به شیراز رفت. دبیر هیات هفت نفره فارس شد و سپس به تهران بازگشت. در تهران عضو دفتر نخست‌وزیری دفتر شد که هنوز

پایگاه و زادگاه بسیاری از نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی شناخته می‌شود. سعید حجاریان ، خسرو تهرانی و عباس عبدی بخشی از این نیروها بودند. در کنار دفتر اطلاعات نخست‌وزیری ، نهاد دیگری نیز قرار داشت که تداوم صورت ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی در این گونه نهادهای امنیتی محسوب می‌شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آموزگاران از نسل جوانان جنوب تهران چون عمادالدین باقی و اکبر گنجی داشت که اینبار نه در جنوب تهران که در قم با یکدیگر آشنا شدند دیدار در مرکز تحقیقات عقیدتی سیاسی سپاه قم صورت گرفت که به دوستی دیرپایی تا زندان اوین انجامید گنجی از اهالی خیابان سیزده آبان (نهم آبان سابق) بود و پس از انقلاب اسلامی روابط خود را با اعضای حلقه نازی‌آباد تکمیل کرد در سپاه پاسداران همت او دعوت از چهره‌های فرهنگی چون دکتر سروش و دکتر شهیدی بود تا در محیط نظامی به فعالیت فرهنگی بپردازد. باقی نیز در دفتر سیاسی سپاه به تدریس و تالیف می‌پرداخت. اکبر گنجی در سال ۱۳۳۸ به دنیا آمد و در نازی‌آباد رشد کرد. پس از انقلاب اسلامی با آموزه‌هایی از شهید مطهری و شریعتی به صف نسل جدید انقلابیان پیوست گرچه هیچ‌گاه در زمره کادر مرکزی قدرت قرار نگرفت. این صفت گنجی و باقی علی‌رغم تفاوت‌های فردی و فکری‌شان مشترک بود ، همچنان که عبدی و حجاریان تمایل بیشتر به حضور در ساخت قدرت داشتند. سعید حجاریان تنوریسین و بنیانگذار اصلی وزارت اطلاعات شد. در آغاز موقعیت او چنان بود که گزینش کادرهای نظام را به او سپرده بودند: "من آن موقع برای بعضی از پست‌ها در نخست‌وزیری کار گزینش هم می‌کردم یعنی مسئولیت گزینشی بعضی از کادرها را داشتم." یکی از این گزینه‌ها نیز سعید امامی بود مردی که در سال ۱۳۷۷ خیرساز شد. حجاریان اما مهم‌تر از این حرف‌ها بود: "بچه‌های نازی‌آباد و علی‌آباد در جنوب شهر تهران به نیکی به یاد دارند که سعید از آغاز مسلمانی روشن‌ضمیر و اندیشه‌ورزی با ایمان بود و تاکنون نیز از گذشته خویش شرم‌منده نبوده است... سعید که بحق می‌توان او را بنیانگذار صالح وزارت اطلاعات نامید در مجلس شورای اسلامی از تشکیل یک نهاد دموکراتیک اطلاعاتی و امنیتی سخن می‌گفت ۱۴ وی در واقع نه فقط پیشنهاد ادغام نهادهای موازی اطلاعاتی بلکه پیشنهاد تاسیس یک وزارتخانه را داد که در برابر نمایندگان مجلس پاسخگو باشد. در مجلس و بیت امام حضور یافت تا از این پیشنهاد دفاع کند و خود حداقل ۸ سال را در این نهاد گذراند تا علی‌فلاحیان آمد و سعید حجاریان کار را به او واگذار کرد. همراه با سعید اما جوانان بسیاری از جنوب و نازی‌آباد هم وارد وزارت اطلاعات شدند. عباس عبدی نیز به وزارت اطلاعات پیوست: "پس از تشکیل وزارت اطلاعات به دعوت آقای ری‌شهری به واحد بررسی آن وزارتخانه رفتم و مسئولیت اداره بررسی کشورهای همسایه را داشتم ولی مدت زیادی در آنجا نماندم و اولین کسی از مدیران بودم که بدون استعفا از آنجا بیرون آمدم. ۱۵ وزیر اطلاعات هرچند در جمع جوانان جنوب تهران نمی‌گنجید ، اما دور از ایشان هم نبود. ری‌شهری همان گونه که از نامش برمی‌آید به حاشیه تعلق داشت اما با پیروزی انقلاب اسلامی و با ورود به وزارت اطلاعات به سرعت وارد متن شد.

عباس عبدی پس از خروج از وزارت اطلاعات با روحانی مسنول دانشجویان پیرو خط امام حجت‌الاسلام موسوی خوینی‌ها همراه بود: "با رفتن آقای موسوی خوینی‌ها به دادستانی کل من نیز به آنجا رفتم و واحد مطالعات و تحقیقات دادستانی کل را تشکیل دادم. ۱۶ با وجود این دست سرنوشت دوباره دو یار قدیمی را از دو نهاد امنیتی و قضایی با یکدیگر پیوند داد. موسوی خوینی‌ها و محمدی ری‌شهری از قوه قضاییه و وزارت اطلاعات خارج شدند همچنان که عباس عبدی و سعید این حجاریان بار میعادگاه مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری بود که دو جوان سابق نازی‌آبادی در آن مشغول به کار شدند. طرح توسعه سیاسی به عنوان پروژه‌ای برای حفظ نظام اسلامی‌ها از دل همین مرکز درآمد. یک اتفاق مهم دیگر نیز در این سال‌ها رخ داد: "در اواخر تابستان ۱۳۶۸ اوضاع سیاسی به گونه دیگری درآمد. به جناب آقای موسوی خوینی‌ها پیشنهاد کردم که روزنامه‌ای تاسیس کنند و آمادگی خود را برای همکاری نیز اعلام کردم. ۱۷ سلام تاسیس شد و عبدی از دبیری گروه اقتصادی به سردبیری آن رسید. سلام اما بیش از آنکه ارگان جنبش جوانان جنوب باشد تریبون مجمع روحانیون مبارز بود. سعید حجاریان مشاور و نویسنده‌ای غیرمستقیم بود و دیگران نیز به فراخور مقاله‌ای عمادالدین‌می‌نوشتند باقی به تبعیت از نسل جوانانی که قصد تحصیل حوزوی کردند تا روحانیتی درخور انقلاب بسازند از سفر قم (که دهه‌ای طول کشیده بود) بازگشت و اکبر گنجی نیز در مجله کیان مقاله می‌نوشت. به تدریج حلقه نازی‌آباد بار دیگر گرد هم می‌آمدند.

دهه ۷۰ نیمه اول خود را هنوز سپری نکرده بود که حلقه فراختری حول مجله کیان شکل گرفت.

در این حلقه ، چهره‌هایی از شیراز و اصفهان و مشهد و تبریز و دیگر شهرها حضور داشتند . پاره‌ای از آنان عضو سابق جنبش دانشجویان پیرو خط امام بودند. گروهی در وزارت اطلاعات یا ارشاد حضور داشتند و سابقه سپاه و کمیته‌های انقلاب اسلامی را پشت سر گذاشته بودند . اما همه تحت تاثیر آموزه‌های جدیدی بودند که در دانشگاه‌ها یا کارگاه‌های توسعه سیاسی فرا گرفته بودند .

نیمه اول دهه ۷۰ که سپری شد محصول عملی این کارگاه روشنفکری نیز به دنیا آمد. با پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ يك بار دیگر جنبش جوانان جنوب تهران ؛ نازی‌آباد به قدرت نزدیک شد. اما این بار دیگر کسی از آنان ساکن خیابان‌های جنوب شهر نبود. فرودستان سابق اگرچه فرادست نشده بودند اما پرچمدار طبقه متوسط جدیدی بودند که خود روزی آن را به نام بورژوازی مورد حمله قرار می‌دادند. دموکراسی به مطالبه اصلی این جوانان تبدیل شد همچنان که عدالت خواست محوری آنان در دهه اول انقلاب بود. گروهی که سیاست‌ورزی را هدف اصلی خود قرار داده بودند سیاستمدارانی حرفه‌ای شدند: سعید حجاریان و عباس عبدی به همراه حلقه‌های موازی دانشجویان پیرو خط امام حزب مشارکت را تاسیس کردند که به تدریج حزب پیرامون سیدمحمد خاتمی و برنده چند انتخابات پیاپی شد و گروهی چون عمادالدین باقی و اکبر گنجی که فرهنگ را برگزیده بودند روشنفکرانی مذهبی شدند. در این میان جز چهره‌های اصلی جنبش جوانان جنوب ، کسانی نیز بودند که همچنان دغدغه حفظ نظام را در صورت‌هایی چون عضویت در نهادهای امنیتی ، قضایی و نظامی دنبال می‌کردند. بسیاری از اینان از اعضای سپاه پاسداران یا وزارت اطلاعات شدند. داود کریمی فرمانده سپاه تهران و از اعضای اولیه و مؤسس آن از این جمله بود همچنان که پس از دوم خرداد چهره جوانی چون عبدالله رمضان‌زاده از اهالی نازی‌آباد ابتدا استنادار کردستان و سپس سخنگوی دولت خاتمی شد .

سال ۱۳۷۷ خط مرز بیشتر آشکار شد. هنگامی که اطلاعیه وزارت اطلاعات در اعلام اتهام قتل برخی روشنفکران توسط عناصر خودسر منتشر شد صف‌ها به نحو شگرفی از هم جدا شد: گروهی که بر حفظ جایگاه وزارت اطلاعات تاکید می‌کردند و گروهی دیگر که بر اصلاح آن اصرار می‌ورزیدند. اما در هر دو صف مردانی از نازی‌آباد دیده می‌شد. تاریخ چنین مقدر کرده بود که این بار هم نازی‌آباد مرزی میان دو گونه تفکر شود .

\* سعید حجاریان در آستانه نروز ۱۳۷۹ ترور به‌شد دست جوانانی از همان حاشیه‌ای که خود از آن برخاسته بود: "در اینجا است که خطر جنگ حاشیه علیه متن پیش می‌آید. گروه‌های تندرو و رادیکال که علیه سیستم عمل می‌کنند از دل همین نبرد حاشیه علیه متن به وجود می‌آید.. در اینجا اختلاف طبقاتی و اختلاف گفتمانی دست به دست هم می‌دهد و به تدریج به اعتراض ضدسیستم تبدیل می‌شود. ۱۸

\* اکبر گنجی در سوم اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ بازداشت شد. اتهام اصلی او به پیامدهای همان اطلاعیه وزارت اطلاعات درباره قتل‌های زنجیره‌ای بازمی‌گشت .

\* عمادالدین باقی نیز هفتم خردادماه ۱۳۷۹ راهی زندان شد در حالی که دو جلد کتاب به نام تراژدی دموکراسی در ایران درباره قتل‌های زنجیره‌ای و اصلاحات سیاسی نوشته بود .

\* و سرانجام عباس عبدی نیز در سیزدهم آبان ماه ۱۳۸۱ در بیست و سومین سالگرد تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام بازداشت شد. از بازداشت او مهمتر اما سخنانش در دادگاه بود. سخنانی که گویی از حلقوم يك نسل بیرون کشیده شده بود. نسلی که پایه‌پای

انقلاب حرکت کرده و برای حفظ نظام اسلامی مبارزه کرده بود. عبدی یکبار دیگر در سال ۱۳۷۲ نیز بازداشت شده بود. هنگامی که به همراه همسرش در خیابان‌های تهران قدم می‌زد ، بازداشت و راهی زندان توحید شده بود. ۶۰ ماه را در انفرادی و سپس در بند عمومی اوین گذراند و سپس بدون آنکه مصاحبه‌ای کند آزاد شد. در همان زمان خاطراتش از زندان را با نام "انسان بی‌پناه" نوشت اما به محض انتشار آن در روزنامه سلام تا دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ ممنوع القلم

شد. انسان بی‌پناه چند سال بعد منتشر شد و آشکار شد که نویسنده آن حتی در زندان دغدغه اصلی زندگی خود یعنی بقای نظام جمهوری اسلامی را حفظ کرده است اما هیچ‌کس گمان نمی‌برد که در اوج سیاست‌ورزی عباس عبدی و در حالی که همچنان از آرمان محوری خود و همه جوانان جنوب تهران دفاع می‌کند؛ او را با لباس زندان پشت میز چوبی دادگاه قرار دهند تا از زبان او بشنوند که اشتباه کرده است و اشتباهش را جبران می‌کند. گویی این عبدی نبود که به اعتراف فراخوانده می‌شود صدایی از جنوب شهر به گوش می‌رسید که دردمندانه همچنان از انقلاب دفاع می‌کرد آنجا که عبدی گفت چگونه ممکن است علیه نظامی که در تاسیس آن نقش

داشته است اقدام کند همه لهجه نازی آبادی صدای او را تشخیص دادند.

عبدی بدون آنکه بخواهد آخرین نازی آبادی ای بود که پس از دوم خرداد بازداشت شد و تنها نازی آبادی ای بود که در دادگاه از خود انتقاد کرد. همچنان خون سرد ، آرام و مطمئن. عباس امیرانتظام در خاطرات خود چهره ای خشن از عباس عبدی نشان داده است. اما حتی اگر او در شناخت محافظ خویش در بازداشتگاه دانشجویان خط امام اشتباه کرده باشد و حسن عباسی همان عباس عبدی نباشد ، بخشی از اخلاق او را درست روایت کرده است. عبدی سالهاست که از اوج به دیگران می نگرد. با نگاهی سرشار از اعتماد به نفس. از این رو نه فقط مخالف جدی محافظه کاران که منتقد بی پروای اصلاح طلبانی بود که تجربه تلخی از زندان در انبان داشتند. هنگامی که درباره غلامحسین کرباسچی گفت: "چرا آقای کرباسچی رفت زندان؟ اگر قبلش عذرخواهی می کرد اصلاً پایش به آنجا باز نمی شد. آقا! آتش با جاش! نمی شود هم اسطوره مقاومت بود ، هم راحتی داشت ۱۹ و نیز وقتی که درباره عزت الله سبحانی گفت: "سیاستمدار نباید گاف بدهد. من اگر جای آقای سبحانی بودم دیگر کار سیاسی نمی کردم. ۲۰

اینک کف بینی آن زندانی که روزی عبدی او را به اتاقتش در اوین آورد به واقعیت نزدیک شده است. همسر عبدی در اتفاقی ناگوار از دست رفت. علامت خطرناکی که در تپه احساسات دست راست او خفته بود ، سر باز کرده است هنگامی که بازداشت شد و به قسمت چپ بدنش ضربه ای وارد شد ، آن گاه که در دادگاه سخن گفت. عباس عبدی بر جای عباس امیرانتظام ، غلامحسین کرباسچی و عزت الله سبحانی نشسته است. بدون آنکه کسی درباره او چنان قضاوت کند که او درباره دیگران. چرا که او از نسلی برخاسته است ، که علم انقلاب را برافراشت اما خود با هرگونه انقلاب دیگر مخالفت کرد. نسلی که در جنگ شهید داد اما خود با هر جنگ دیگر مخالفت کرد و نسلی که اکنون برنامه اصلاح نظام سیاسی را تنظیم کرده است اما به براندازی متهم می شود. نسل جوانان جنوب شهر.

منابع و ارجاعات:

۱ عباس عبدی: از لس آنجلس تا قزوین ، نشر حنا ۱۳۷۸ ، ص ۳۵۲ \* ۲ سعید حجاریان: حاشیه علیه متن ، نشریه همشهری ماه ، شماره ۷ ، مهر ۱۳۸۰ ، ص ۷-۳۶ \* ۳ ابراهیم نبوی: حقیقت یا ، آزادی انتشارات همشهری ۱۳۸۰ ، ص ۱۳۹۴. عمادالدین باقی: فرودستان و فرادستان ، جامعه ایرانیان ۱۳۷۹ ، ص ۵۳۱ \* همان ، ص ۱۲۰۶. عباس عبدی: قدرت ، قانون و فرهنگ ، طرح نو: ۱۳۷۹ ، ص ۱۸۷. شماره ۴ ، ص ۸\*۱۸. همان ، ص ۳۲ \* ۹ شماره ۶ ، ص ۲۰۱۰. فرورز رجایی فر: دفاع همرزم ، روزنامه همشهری ۲۸ دی ۱۳۸۱ ، ص ۱۱\*۲۳. همان \* ۱۲ معصومه ابتکار: تسخیر ، انتشارات اطلاعات ۱۳۷۹ ، ص ۱۳\*۲۷۸. عباس امیرانتظام: آن سوی اتهام ، ج ۱ ، نشر نی ۱۳۸۱ ، ص ۱۴\*۷۲. عمادالدین باقی: برای تاریخ ، نشر نی ۱۳۷۹ ، ص ۱۵\*۱۲. شماره ۳ ، ص ۱۶\*۱۴۰. همان \* ۱۷ شماره ۶ ، ص ۱۸\*۱۰. شماره ۲\*۱۹. شماره ۳ ، ص ۲۰\*۳۸. گفت و گو با ضمیمه آخر هفته ، روزنامه حیات نو.